

توبه

از بيانات

حضرت ملجأ الامجاد و ملاذ الاوتاد العالم الصمداني و العارف السبحاني
المؤيد بالتأيدات الربانية و مبین الاسرار الالهية قطب العارفين و صالح
المؤمنين آية الله العظمى في الارضين المولي المؤمن

مولانا الحاج شيخ محمد حسن صالحعليشاه قدس الله سره العزيز

توبه

در باره توبه است که هر که از نافرمانیها روگردان شود و ترک کند و رو به خدا کند، رو به او برود، و بعد استغفار کند، خدا را بخشنده و مهربان می‌یابد. البته نه به صورت ظاهر استغفار، زیرا لفظ استغفار مناط نیست؛ در این یک مورد هم فقط نیست، کلاً عمل مناط است، حال مناط است: الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ. نیت مقصود است و قصد چه باشد، نتیجه آن بر اثر نیت است؛ یعنی، عمل با نیت است، تا نیتش چه باشد. استغفار نه این است که صورت ظاهر بگوید: اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّيَّ وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ.

در زمان علی، علیه السّلام، مسلمانها دور هم می‌نشستند، پادشاه و رعیت نداشت، بله، دستها را زیرگوش می‌گذاشتند، تکیه می‌کردند یا امثال اینها، پاها را دراز می‌کردند، یکی گفت: اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّيَّ وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ، حضرت به طرف او حرکت کرده و نشستند و متغیّرانه به این مضمون فرمودند: چه گفتی؟ استغفار کردی؟ می‌دانی استغفار چیست؟ استغفار این است که اولاً انسان متوجّه شود، ملتفت بدی خود باشد و رو به خدا برود که مبدأ همه خیرات، همین جا است. که حضرت رسول، صلی الله علیه و آله، عرض می‌کند: خدایا، مرا بر عیوب نفسم واقف کن. کسی که خودش را مقصر نداند یا بالاتر و بدتر از این، خودش را بی‌گناه بداند، فهمیده بداند و بگوید: من از دیگران فهمیده‌ترم یا جلوترم یا بندگی کرده‌ام، این شخص خود را محتاج عفو و بخشش نمی‌داند و درصدد توبه نمی‌باشد. و این

حالت از همه گناهان بالاتر است، به جهت این که امید جلو رفتن ندارد. لذا اولش این است که خودش را گناهکار بداند. بالاتر از این نیست که ما عقیده مان این است که انبیاء و اولیاء معصومند، ائمه هدی با این که معصومند و گناهی برایشان قائل نیستیم (بلکه همان لفظ ترک اولی هم بی ادبی است از جانب ما، البته در مقابل دیگران همین ترک اولی بگوییم، یعنی بهتر بود که نکنند، معنی ترک اولی این است.) با وجود این، این همه گریه و زاری می کردند. اگر بخوانیم آن وقت می بینیم علی، علیه السلام، چه می گوید و چه خبر است. در همین دعای کمیل که خوب، غالباً مقدّسین شبهای جمعه می خوانند، علی، علیه السلام، مثل شخص مارگزیده که به خود بیچد، این طور دعا و اظهار تضرّع می کند و خودش را گناهکار می داند. و هکذا سایرین، از پیغمبر، صلی الله علیه و آله، گرفته تا بقیه بزرگان دین. اینها چه گفته اند؟ اینها خودشان را از همه مقصرتر دانسته اند. هر کسی نشانی جلو رفتنش این است که خودش را بدتر از همه مردم بداند، نه این که خودش به نظرش بیاید. این است که به حضرت موسی، علیه السلام، خطاب رسید که پست ترین خلق را بیاور. سگ گرگینی را می خواست ببرد. سگ مظهر غضب است، گرگین؛ یعنی، هیچ حُسنی نداشت. حضرت نتوانست. حالا چه دو پا بود که انسان باشد و چه چهارپا، به هر حال خواست ببرد ولی بین راه رهاش کرد. بعد خطاب رسید که چرا نیوردی؟ عرض کرد: خودم را آورده ام، از خودم پست تر هیچ کس را ندیدم. خطاب رسید که اگر آن سگ را می آوردی، از مقام نبوت معزول بودی و ترا از نبوت خلع می کردم. این جا این طور می فرماید. حالا نگاه که می کنیم دعاهای آنها، همه، همین طور است و این طور استغفار می کنند.

به هر حال حضرت متغیّر می شوند و می فرمایند: می دانی استغفار چیست؟ اولاً که عمل نیکی که کرده ای، پست بدانی، نادم شوی و توبه نمایی، ندامت پشیمانی است. یزید هم وقتی که دید کارش خراب شد و در پیش مردم خوار شده است و وسایل انقلاب در مملکت فراهم آمده و احدی دیگر توجه به او ندارد و بر

مردم واضح شده که این دسته هم، دسته‌ای که ما می‌خواهیم نیستند و در صدد اهلش برآمدند، از نتیجه عمل خود پشیمان شد، این پشیمانی است. ولی یک بار هست که خودش متوجه است که گناهکار است و می‌خواهد رو به سوی عالم دیگری برود ولی در این عالم اگر متوجه شود و توبه کند، خداوند می‌پذیرد لیکن پس از مرگ پذیرفته نیست، خدا می‌فرماید که اهل جهنم هر وقت خواستند از جهنم بیرون بیایند، از کدورت و غم، دو مرتبه برمی‌گردند، از پایین نگاه می‌کنند، می‌بینند نیکان از بالای سرشان می‌گذرند، بلکه کسانی که آنها را بد می‌دانستند و بد می‌گفتند از روی راه رد شدند رفتند، اینها هم از روی کدورت می‌گویند که خود را به آنها برسانیم. می‌آیند بالا تا نزدیک می‌رسند، ولی یک مرتبه باز پایشان می‌لغزد و پایین می‌روند. اگر اهل دنیا را بخواهیم آشکار نگاه کنیم، غالباً مثل اشخاص تریاکی هستند (حالا که می‌گویند از تریاک بدتر هم هست.) که در وقتی به خصوص که گرفتار می‌شوند، در وقتی که می‌بینند، خودشان متوجه می‌شوند یا اندکی تریاک به آنها دیرتر برسد، از روی اوقات تلخی می‌گویند: ترک می‌کنیم. خدا رحمت کند یکی از این طایفه را که این حالت را داشت، خدا پیامرزدش، که خودش می‌گفت: در آن وقت انسان از روی کدورت حرکت می‌کند و تمام اسباب و اثاثیه‌اش را می‌شکند و خراب می‌کند که دیگر نخواهم کشید ولی بعد باز دو مرتبه موقعش که شد، دو مرتبه برمی‌گردد. پس این از روی کدورت است.

امّا معنی "مِنْ غَمِّ" که خدا می‌فرماید: مِنْ غَمِّ أَعْبُدُوا فِيهَا؛ یعنی، اگر از شوق باشد، یک مرتبه می‌دود. مربوط به اهل جهنم است که چون در عذاب هستند از غم و غصّه می‌خواهند فرار کنند ولی مجدّد آنها را بر می‌گردانند، لیکن اگر از شوق باشد که بخواهد در این دنیا ترک گناه کند، می‌دود. مثالش، مرحوم آقای حاج شیخ عمادالدین است. ایشان به طوری که اظهار می‌داشتند، دوازده مثقال تریاک

می‌کشیدند! و در این حال با مرحوم ملامحمد به گناباد آمده بودند. مرحوم ملامحمد هم واقعاً مرد عجیبی بود که در واقع می‌توان گفت که راه بلد و راهنمای ایشان شده بود. وقتی در بیمارستان آمریکایی مشهد بستری بود، کربلایی عباسعلی که یک پیرمرد خیلی قدیمی سبزواری بود، می‌گفت: به بیمارستان به عیادتش رفتم و احوالش را پرسیدم. گفت که خیلی بد به من می‌گذرد، از بابت این‌که اینهایی که در اتاق من هستند، همه‌شان بدشان می‌آید که من "یا علی" می‌گویم. یک جایی مرا ببر که با آزادی "یا علی" بگویم. کربلایی افزود یک فرشی انداختیم و او را بیرون آوردیم و بعد دیدیم که هم‌چنین نگاهی کرد و با این‌که حرکت نمی‌توانست بکند، حرکت کرد و نشست و گفت که زود چای درست کن که آمدند، تشریف آوردند. از گناباد آمدند، تشریف آوردند. بعد یک مرتبه تکان خورد و سلامی کرد و گفت: می‌بینید؟ زیارت کنید. و خوابید، دیگر رفت که رفت. بله، "یا علی" و شهادتین را گفت و رفت. حالا، ملامحمد قبلاً به گناباد آمده بود، مرحوم آقای حاج شیخ عمادالدین، نوه مرحوم حاج ملاهادی سبزواری، هم دوستی و آشنایی با او داشتند و با او به گناباد آمدند و در آن‌جا حالشان منقلب شده بود و اظهار طلب کرده بودند. مرحوم آقای شهید فرموده بودند که ما با تریاکی میانه‌ای نداریم، تریاکی نمی‌تواند بارش را به منزل برساند. از همان‌جا با این‌که روزی دوازده مثقال تریاک می‌کشیدند، بدون این‌که بخورند، بدون این‌که بکشند، بدون این‌که به تدریج دوا بخورند، ترک کردند و تا آخر عمر ترک کردند. بله، این مِنْ شَوْقٍ است نه مِنْ غَمٍّ.

حالا استغفار این است که متوجه بدی عمل خود و این‌که او را از محبوبش دور می‌کند، شود و بعد استغفار کند. اولش می‌فرمایند که بدیش را بفهمد و بعد در صدد ترکش بیاید و این را دو مرتبه، شش مرتبه می‌فرمایند. بعد آنچه را که در راه حقوق خدایی و حق الله باشد، تدارک کند، حقوق خلقی را تدارک کند، آنچه را امر فرموده‌اند، انجام دهد، گوشتی را که در معصیت روییده است آن گوشت را

بریزد و در عوضش گوشتی به عبادت برویاند، آن وقت می تواند بگوید: اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّي وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ که استغفار واقعی باشد، گذشت حقیقی باشد. هر که این طور کند، می فرمایند: این استغفار است.

آیه دیگری هم که همین موضوع را می رساند، این است که می فرماید: خداوند شرک را نمی آمرزد^۱. بگو: خدا یکی است، مظهر خدا یکی است. این معنی لا اله الا الله است، نه لا اله الا الله زبانی.

بله، حالا باز آن خانم سوئسی به یادم آمد: خانم لهنر مرف که پیرزنی بود هشتاد، نود ساله در ژنو.

آن جا در بیمارستان اجازه نمی دادند که کسی به عیادت ما بیاید. این زن، به هر حال خودش را رسانده بود و اظهار علاقمندی زیادی می کرد و خود از پیروان مرشد علیخان هندی بود. بله اصرار داشت که ذکر می به او بگویم. یک چیزی برایش نوشتیم و بعد دادیم به تابنده و همان را به خط فرانسه، همان عبارت را به خط فرانسه نوشت، و ترجمه اش را هم نوشت، معنی و ترجمه اش را به او داد. پس از چند روزی که مجدّد آمد با نهایت تواضع زانو به زمین زد و گفت: من پس از مداومت این ذکر حالم طوری شده که اصلاً از دنیا دل بریده و توجّهی به غیر خدا ندارم و در همه جا او را می بینم.

مقصود، این زن که غالباً مذاکراتی می کرد، آقای ابوالحسن مصداقی می گفت که من بر هیچ کس رشک نبرده ام مگر حالت این زن. گفتیم: برای چه؟ حال شوخی می کرد یا جدی، می گفت: زنی که اصلاً مسلمان نیست آمده، دو مرتبه یا سه مرتبه ملاقات کرده و یک ذکر مختصری گرفته و بدان مداومت نموده، بیشتر از ما فهمیده که سالهای سال در اسلام قدم زده ایم و بعد هم اسم ایمان رویمان گذاشته اند و در عمل هم جدّیت داریم، و جلو افتاده است. بعدش چند روزی آمد و

۱. إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ (سوره نساء، آیات ۴۸ و ۱۱۶).

گفت که من هرچه نگاه می‌کنم، این قدر فهمیده‌ام از روزی که حالم منقلب شده، اولاً دلبستگی به هیچ چیز ندارم. به اولاد و غیراولاد و شوهر و اینها، هیچ علاقه‌ای مثل این که به آنها ندارم. حالا ترجمه می‌کردند، چند مترجم داشتیم. مترجم درجه اولش تابنده بود و دکتر آزاده، ولی آقای مصداقی خیلی در ترجمه فرانسه استادند. بله، ایشان می‌نوشت و بهتر ترجمه می‌کرد. این است که بعد از چند روزی آمد و گفت: فقط همین قدر فهمیدم از اثر این توجّه که همیشه به یاد شما هستم، و این قدر فهمیده‌ام که کارکن در همه عالم یکی است و بس و آن حقّ است.

خوب، او اگر واقعاً عربی بود، می‌فهمید و اگر ما هم زبان می‌دانستیم و یا او زبان ما را می‌دانست، می‌فهمید که این همان معنی لاله الاّالله گفتن و مسلمان شدن است. بله، حقیقت لاله الاّالله است؛ یعنی، مقدمه‌اش است. حالا خداوند شرک را نمی‌آمرزد. دو تا نگوییم، حالا دو تا بالاترش که معلوم است، نظر باید به همان یکی باشد. لاله الاّالله بگوییم و متوجّه باشیم. او شرک را نمی‌آمرزد، باقی گناهان را برای هر که بخواهد می‌آمرزد. هر که را بخواهد، یعنی به هر که توجّه کند، یعنی هر که را بخواهد از ائمه و آنها را شفیع قرار دهد و نظر عنایت باطن باشد، آن وقت او استغفار حقیقی را می‌تواند بکند و استغفار می‌کند و هر که را بخواهد گمراه می‌کند و گمراهی هم نمایان است.